

درس چهاردهم

سی مرغ و سیمرغ



«منطق الطیر» اثر شیخ عطار نیشابوری، یکی از شاهکارهای ادبیات عرفانی فارسی است. که در قرن ششم هجری قمری سروده شده است. در منظومه منطق الطیر سیمرغ مظهر و نماد بی نشان حق است که دیگر پرندگان در جستجوی او تصمیم به سفر می گیرند. سیمرغ عطار با سیمرغ شاهنامه به طور کل تفاوت دارد. در شاهنامه سیمرغ پرنده ای افسانه ای است که گاهی به کمک زال و رستم می آید. در ادبیات صوفیانه جان انسان به مرغ و جسمش به قفس تشبیه شده است. این مرغ همواره مشتاق فرار از قفس است. این ادبیات بیشتر از هر چیز شرح این شوق است. هدهد، نماد پیر طریقت است. هدهد که در زبان فارسی از آن به شانه به سر، پوپک و مرغ سلیمان از آن یاد می شود. در ادبیات چینی پوپک، پرنده ای فرخنده و نماد پیام آور آسمانی است. درباره آن گفته اند که آب را در زیر زمین می بیند، همان گونه که انسان آن را از درون شیشه می بیند. عطار نیشابوری بر اساس آموزه ها و فرهنگ اسلامی در منطق الطیر از هدهد به عنوان مرغی خردمند، راهبر دیگر مرغان به سوی سیمرغ یاد می کند. در میان عارفان و شاعران عارف، هدهد، پیر طریقت و راهنمای سیر و سلوک است.

مجمعی که دند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته: مجمعی: مفعول/ کردند: فعل ماضی ساده/ مرغان جهان: گروه نهادی، ترکیب اضافی / آنچه: ضمیر

مبهم، بدل از نهاد

که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جمله وابسته: نهاد: آنها محذوف/ بودند: فعل غیر اسنادی، وجود داشتند/ آشکارا: قید / و: حرف عطف / نهان،

معطوف به قید

مجمع: محل اجتماع/ مجمعی کردند: جلسه تشکیل دادند/ آشکارا: شناخته شده/ نهان: ناشناخته

قلمرو ادبی:

قالب: مثنوی

مرغان: مجاز از پرندگان و نماد انسانهای معمولی یا رهرو، سالک

جهان و نهان: جناس ناقص اختلافی

آشکارا و نهان: تضاد و مجاز از همه پرندگان

واج آرایی: «ا»

قلمرو فکری:



پرنده‌گان جهان، آنچه شناخته و ناشناخته در جایی گرد آمدند.

جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته: جمله: نهاد / گفتند: فعل / مفعول: جمله وابسته

که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جمله وابسته: این زمان: گروه قیدی، ترکیب وصفی / در روزگار: متمم قیدی، وندی / نیست: فعل اسنادی / خالی:

مسند / هیچ شهر: گروه نهادی، ترکیب وصفی / از شهریار: متمم اسمی برای خالی، وندی / جمله: همه / شهر:

سرزمین / شهریار: پادشاه

قلمرو ادبی:

جمله، هیچ: تضاد

شهر: مجاز از سرزمین، کشور

شهر و شهریار: اشتقاق

واج آرایی: «ر»

قلمرو فکری:

همگی گفتند که در این زمان و در این روزگار، هیچ سرزمینی بدون پادشاه نیست.

چون بود اقلیم ما را شاه نیست؟ بیش از این بی شاه بودن راه نیست

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب و یک جمله مستقل ساده آمده است:

جمله هسته جمله مستقل مرکب: چون: مسند / بود: فعل اسنادی، مضارع اخباری: می باشد / نهاد: جمله وابسته

(شاه بودن برای اقلیم ما)

که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته جمله مستقل مرکب: را: برای، حرف اضافه / اقلیم ما: گروه متممی، ترکیب

اضافی / شاه: نهاد / نیست: فعل غیر اسنادی

جمله مستقل ساده: بیش: قید / از این: متمم اسمی / بی شاه بودن: نهاد، وندی مرکب / راه: مسند / نیست: فعل

اسنادی

چون: چگونه / اقلیم: سرزمین / راه نیست: درست نیست، جایز نیست

قلمرو ادبی:

راه نیست: کنایه از درست نبودن



ما و را: جناس ناقص اختلافی
 شاه و راه: جناس ناقص اختلافی
 را و راه: جناس ناقص افزایشی
 شاه: آرایه تکرار.

قلمرو فکری:

چگونه است که سرزمین ما شاه ندارد؟ درست نیست که بیشتر از این، بدون پادشاه بمانیم.
 مفهوم: ضرورت وجود رهبر

هدهد که پرندۀ دانایی بود و افسری بر سر داشت، گفت: ای یاران من بیشتر از همه شما جهان را گشته ام و از اطراف و اکناف گیتی آگاهم. ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. من او را می شناسم، نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیانه دارد.

قلمرو زبانی:

عبارت از ده جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته: هدهد: نهاد / گفت: فعل

جمله وابسته ۱ (در نقش صفت): نهاد: او محذوف برمی گردد به هدهد / پرندۀ دانایی: گروه مسندی، ترکیب وصفی؛ هر دو وندی / بود: فعل اسنادی

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله وابسته ۲ (در نقش صفت): نهاد: او محذوف برمی گردد به هدهد / افسرس: مفعول، وندی / بر سر: متمم قیدی / داشت: فعل ماضی ساده

جملات وابسته بعد از این همه در نقش مفعول برای فعل «گفت» هستند:

جمله وابسته ۳: ای یاران: حرف ندا و متادا

جمله وابسته ۴: نهاد: من / بیشتر: قید، وندی / از همه شما: گروه متمم اسمی، ترکیب وصفی / جهان را: مفعول / گشته ام: فعل ماضی نقلی

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله وابسته ۵: نهاد: من محذوف / از اطراف: متمم اسمی / و: حرف عطف / اکناف: معطوف به متمم اسمی / گیتی: مضاف الیه (دو ترکیب اضافی) / آگاه: مسند / م: مخفف هستم، فعل اسنادی

جمله وابسته ۶: را: برای، حرف اضافه / ما: متمم / پرندگان: بدل از متمم / نیز: قید / پیشوا: نهاد / و: «حرف عطف / شهریاری: معطوف به نهاد / است: فعل غیر اسنادی

جمله وابسته ۷: نهاد: من / او را: مفعول / می شناسم: فعل مضارع اخباری

جمله وابسته ۸: نامش: گروه نهادی، ترکیب اضافی / سیمرغ: مسند / است: فعل اسنادی

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله وابسته ۹: در پس کوه قاف: گروه متمم قیدی، دو ترکیب اضافی: پس (متمم) + مضاف الیه (کوه) + مضاف الیه مضاف الیه (قاف) / بلندترین کوه روی زمین: گروه بدل از قید، یک ترکیب وصفی و دو ترکیب



اضافی: صفت عالی(بلندترین، وندی) + بدل(کوه) + مضاف الیه(روی) + مضاف الیه مضاف الیه(زمین) / بر درختی بلند: گروه متمم قیدی، ترکیب وصفی / آشیانه: مفعول / دارد: فعل مضارع اخباری
 هدهد: شانه به سر، پوپک / افسر: تاج / اکناف: جمع کَنَف، کناره ها، اطراف / گیتی: جهان / پیشوا: مرشد، رهبر / پس: پشت / قاف: نام کوهی افسانه ای که در عارفان معتقد بودند سیمرغ بر فراز آن آشیانه دارد.

قلمرو ادبی:

دانا بودن پرنده و افسر به سر داشتن او: تشخیص
 کوه قاف: نماد جایگاه دست نیافتنی و دور دست در ادبیات؛ نماد عالم غیب و روحانی
 هدهد: نماد راهبر و راهنما
 افسر: استعاره از کاکل
 جهان را گشته ام: کنایه از اینکه با تجربه ام
 سیمرغ: نماد خداوند

قلمرو فکری:

هدهد که پرنده دانا و عاقلی بود گفت: ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است و در پشت کوه قاف بلندترین کوه زمین بر درختی بلند لانه دارد.

در خرد و بینش، او را همتایی نیست؛ از هر چه گمان توان کرد زیاتر است با خردمندی و زیبایی، شکوه و جلالی بی مانند دارد و با خرد و دانش خود، آنچه خواهد تواند.

قلمرو زبانی:

عبارت از شش جمله در قالب دو جمله مستقل ساده و دو جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله مستقل ساده اول: در خرد: متمم قیدی / و: حرف عطف / بینش: معطوف به متمم قیدی، وندی / او را: برای او / همتایی: نهاد، وندی / نیست: فعل غیر اسنادی

جمله هسته جمله مستقل مرکب اول: نهاد: او محذوف برمی گردد به سیمرغ / زیاتر: مسند، وندی / است: فعل اسنادی / از هر چه: گروه متمم اسمی، ترکیب وصفی / جمله وابسته تاویل به صفت (گمان توان شده) که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جمله وابسته جمله مستقل مرکب اول: توان: فعل غیر شخصی / مفعول: گمان کرد(ن) را

جمله مستقل ساده دوم: نهاد: او محذوف برمی گردد به سیمرغ / با خردمندی: متمم قیدی، وندی / و: حرف عطف / زیبایی: معطوف به متمم قیدی، وندی / شکوه و جلالی بی مانند: گروه مفعولی، دو ترکیب وصفی: مفعول(شکوه) + حرف عطف(و) + معطوف به مفعول(جلالی) + صفت(بی مانند، وندی) / دارد: فعل مضارع اخباری

جمله هسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: او محذوف برمی گردد به سیمرغ / با خرد و دانش خود: گروه متمم قیدی، دو ترکیب اضافی / آنچه: گروه مفعولی، ترکیب وصفی / تواند: می تواند، فعل مضارع اخباری که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جمله وابسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: او محذوف برمی گردد به سیمرغ / خواهد:



بخواهد: مضارع التزامی / خرد: عقل و دانش، علم، آگاهی

قلمرو ادبی:

اغراق

شکوه و جلال / خرد، بینش: مراعات نظیر

شکوه و جلال برای سیمرخ تشخیص

قلمرو فکری:

در دانش و بصیرت بی همتاست و از هر چه که تصور شود زیباتر است، با خردمندی و زیبایی، بزرگی و شکوهی بی مانند دارد و با دانایی هر چیزی را که بخواهد به دست آورد.

سنجش نیروی او در توان ما نیست. چه کسی می تواند ذره ای از خرد و شکوه و زیبایی او را دریابد؟
سالها پیش نیم شبی از کشور چین گذشت و پری از پرهایش بر این سرزمین افتاد. آن پر چنان زیبا بود
که هر که آن را دید، نقشی از آن به خاطر سپرد. این همه نقش و نگار که در جهان هست، هر یک
پر توی از آن پر است! شما که خواستار شهر یاری هستید. باید او را بجوید و به درگاه او راه نابد و
بدو مهرورزی کنید. لیکن نابد بدانند رفتن بر کوه قاف کار آسانی نیست.

قلمرو زبانی:

عبارت از شانزده جمله در قالب سه جمله مستقل ساده و شش جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله مستقل ساده اول: سنجش نیروی او: گروه نهادی، دو ترکیب اضافی: نهاد(سنجش، وندی) + مضاف الیه(نیروی) + مضاف الیه مضاف الیه(او) / در توان ما: متمم موصول به مسند، ترکیب اضافی / نیست: فعل اسنادی
جمله هسته جمله مستقل مرکب اول: چه کسی: گروه نهادی، ترکیب وصفی / می تواند: فعل مضارع اخباری / مفعول (جمله وابسته)

جمله وابسته جمله مستقل مرکب اول: نهاد: او محذوف بر می گردد به چه کسی / ذره ای: مفعول، وندی / از خرد و شکوه و زیبایی او: گروه متمم اسمی، سه ترکیب اضافی / در یابد: فعل پیشوندی

جمله مستقل ساده دوم: نهاد: او محذوف بر می گردد به سیمرخ / سالها پیش: گروه قیدی، ترکیب وصفی / نیم شبی: قید، وندی مرکب / از کشور چین: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی / گذشت: فعل ماضی ساده

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله مستقل ساده سوم: نهاد: پری، وندی / از پرهایش: متمم اسمی / بر این سرزمین: گروه متمم قیدی / افتاد: فعل ماضی ساده

جمله هسته جمله مستقل مرکب دوم: آن پر: گروه نهادی، ترکیب وصفی / چنان: قید / زیبا: مسند / بود: فعل اسنادی

که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته جمله مستقل مرکب دوم که خود جمله مستقل مرکب سوم است:

هر که آن را دید، نقشی از آن به خاطر سپرد



جمله هسته جمله مستقل مرکب سوم: هر که: گروه نهادی، ترکیب وصفی / نقشی: مفعول،

وندی / از آن: متمم اسمی / به خاطر: متمم فعلی / سپرد: فعل ماضی ساده

جمله وابسته جمله مستقل مرکب سوم: نهاد: او محذوف بر می گردد به هر که / آن را: مفعول / دید: فعل ماضی

ساده

جمله هسته جمله مستقل مرکب چهارم: این همه نقش و نگار: گروه نهادی، دو ترکیب وصفی: صفت

(اشاره (این) + صفت مبهم (همه) + نهاد (نقش و نگار، وندی مرکب) / هر یک: گروه بدلی، ترکیب وصفی / پرتوی:

مسند، وندی / از آن پر: گروه متمم اسمی، ترکیب وصفی / است: فعل

که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته جمله مستقل مرکب چهارم: نهاد: آن محذوف بر می گردد به نقش و نگار / در جهان: متمم قیدی /

هست: فعل غیر اسنادی

جمله هسته جمله مستقل مرکب پنجم: نهاد: شما / باید: قید / او را: مفعول / بجوید: فعل امر

که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته جمله مستقل مرکب پنجم: نهاد: شما محذوف / خواستار شهریاری: گروه مسندی، ترکیب اضافی /

هستید: فعل اسنادی

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله هسته ۲ جمله مستقل مرکب پنجم: نهاد: شما محذوف / به درگاه او: متمم فعلی / راه: مفعول / یابید: فعل

امر

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله هسته ۳ جمله مستقل مرکب پنجم: نهاد: شما محذوف / بدو: به او: متمم اسمی / مهرورزی: مفعول، وندی

مرکب / کنید: فعل امر

لیکن: حرف ربط همپایه ساز

جمله هسته ۴ جمله مستقل مرکب پنجم خود جمله مستقل مرکب ششمی است:

جمله هسته جمله مستقل مرکب ششم: نهاد: شما محذوف / باید: قید / بدانید: فعل امر / مفعول: جمله وابسته

جمله وابسته جمله مستقل مرکب ششم: نهاد: رفتن، وندی / بر کوه قاف: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی /

کار آسانی: گروه مسندی، ترکیب وصفی / نیست: فعل اسنادی

سنجش: اندازه گیری / توان: قدرت / چه کسی دریابد: پرسش انکاری / پرتو: اشعه

قلمرو ادبی:

پر: نماد جلوه حق است که بر سالکان راه حق آشکار می شود.

به خاطر سپرد: کنایه از اینکه در ذهنش ماند

چین: نماد زیبایی (سرزمین چین به زیبایی و نقاشی و نگارگری شهرت داشته است)

پرتو: استعاره از اندک

قلمرو فکری:

ما از شناخت او و نیرویش ناتوانیم. و کسی نمیتواند حتی مقدار کمی از بزرگی و زیبایی او را درک کند.



سالها پیش شبی که از آسمان کشور چین میگذشت، یکی از پرهایش بر زمین چین افتاد و آنقدر آن پر زیبا بود که زیبایی آن درخاطر همه ماند و هر جا زیبایی هست بازتاب نور آن پر زیباست. اگر میخواهید شاه داشته باشید باید به حضورش برسید و به او عشق بورزید؛ ولی باید بدانید رفتن به کوه قاف بسیار سخت است. مفهوم: جلوه شکوه جهان در ذات لایزال خداوند.

شیرمردی ناند این ره را شگرف زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته: شیرمردی شگرف: گروه نهادی، ترکیب وصفی/باید: لازم است، فعل مضارع اخباری/این ره را:

برای این راه، گروه متمم قیدی، ترکیب وصفی

زان که: زیراکه: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته ۱: نهاد: ره / دور: مسند / است: فعل اسنادی

جمله وابسته ۲: نهاد: دریا / ژرف ژرف: مسند / فعل اسنادی به قرینه لفظی محذوف

شگرف: قوی، نیرومند / ژرف: عمیق

قلمرو ادبی:

شیرمرد: تشبیه درون واژه ای، کنایه از دلاوری

دریا: نماد راه دشوار و سخت و استعاره از مشکلات و موانع راه عشق

واج آرایی: «ر»

واژه آرایی: ژرف، ره

قلمرو فکری:

تنها مردی نیرومند و شایسته می تواند این راه بیامید؛ زیرا این راه، طولانی و پر خطر است.

مفهوم: دشواری راه عشق

قربان معنایی: نی حدیث راه پر خون می کند / قصه های عشق مجنون می کند

برندگان چون سخنان هدهد را شنیدند، جملگی مشتاق دیدار سیمرغ شدند و همه فریاد بر آوردند که ما آماده ایم؛ ما از خطرات راه نمی هراسیم؛ ما خواستار سیمرغیم.

قلمرو زبانی:

عبارت از شش جمله در قالب دو جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته جمله مستقل مرکب اول: نهاد: برندگان، وندی / جملگی: بدل، وندی / مشتاق دیدار سیمرغ: گروه

مسندی، دو ترکیب اضافی / شدند: فعل اسنادی

چون: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته جمله مستقل مرکب اول: نهاد: آنها محذوف برمی گردد به برندگان / سخنان هدهد را: گروه



مفعولی، ترکیب اضافی / شنیدند: فعل ماضی ساده

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله هسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: همه / فریاد: مفعول / بر آوردند: فعل پیشوندی

که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته ۱ جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: ما / مسند: آماده / ایم: مخفف هستیم، فعل اسنادی

جمله وابسته ۲ جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: ما / از خطرات راه: گروه متمم فعلی، ترکیب اضافی / نمی

هراسیم: فعل مضارع اخباری منفی

جمله وابسته ۳ جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: ما / خواستار سیمرغ: گروه مسندی، ترکیب اضافی: مسند

(خواستار، وندی) + مضاف الیه (سیمرغ، مرکب) / ایم: فعل اسنادی / جملگی: همه

قلمرو ادبی:

سیمرغ: نماد خدا

شنیدن سخنان و مشتاق شدن پرندگان تشخیص دارد.

فریاد بر آوردن مرغان: تشخیص

آماده بودن، و خواستار بودن مرغان تشخیص دارد.

پرندگان و هدهد و سیمرغ: مراعات نظیر

قلمرو فکری:

پرندگان چون سخنان هدهد را شنیدند، همه علاقمند به دیدن سیمرغ شدند و فریاد زدند که ما آماده ایم، از

خطرات راه ترسی نداریم. ما خواهان سیمرغیم.

مفهوم: رسیدن به خداوند

هدهد گفت: آری، آن که او را شناسد، دوری او را تحمل نتواند کرد و آنکه بدو رو آرد، بدو نتواند رسید.

قلمرو زبانی:

عبارت از پنج جمله در قالب سه جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته جمله مستقل مرکب اول: نهاد: هدهد / فعل: گفت / مفعول: جملات وابسته

جمله وابسته ۱ که خود جمله مستقل مرکب دوم است:

جمله هسته جمله مستقل مرکب دوم: آری: قید تصدیق / آن که: آن کس: گروه نهادی، ترکیب وصفی / دوری

او را: گروه مفعولی، ترکیب اضافی / تحمل نتواند کرد: فعل مرکب، مضارع اخباری

که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جمله وابسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: او محذوف برمی گردد به آن که / او را: مفعول / شناسد: شناسد،

فعل مضارع التزامی

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله وابسته ۲ که خود جمله مستقل مرکب سوم است:



جمله هسته جمله مستقل مرکب سوم: آن که: آن کس: گروه نهادی، ترکیب وصفی/بدو: به او، متمم قیدی/
تواند رسید: نمی تواند برسد، فعل مرکب
جمله وابسته جمله مستقل مرکب سوم: نهاد: او محذوف برمی گردد به آن که/بدو: متمم
قیدی/روی آورد: فعل مرکب

قلمرو ادبی:

روی آوردن: کنایه از توجه کردن، اقبال کردن

قلمرو فکری:

هدهد گفت کسی که او را بشناسد نمی تواند دوری از او را تحمل کند و کسی که به او روی بیاورد به سوی او
برود به دلیل شکوه و بزرگی او نمیتواند به او برسد.
مفهوم: شکوه خداوند و طاقت دوری خدا را نداشتن
شوق است در جدایی و جور است در نظر/هم جور به که طاقت شوق نیاوریم

اما چون از خطرات راه، اندکی بیشتر سخن به میان آورد، برخی از مرغان از همراهی بازاستادند و زبان
به پوزش گشودند. بلبل گفت: من گرفتار عشق کلم. با این عشق، چگونه می توانم در جستجوی سیمرغ
این سفر پر خطر را بر خود هموار کنم؟

قلمرو زبانی:

عبارت از هفت جمله در قالب سه جمله مستقل مرکب آمده است:
اما: حرف ربط همپایه ساز (در ارتباط با عبارت بالا)
چون: حرف ربط وابسته ساز
جمله وابسته جمله مستقل مرکب اول: نهاد: او محذوف برمی گردد به هدهد/ از خطرات راه: گروه متمم
اسمی/ اندکی: قید، وندی/ سخن: مفعول/ به میان: متمم قیدی/ آورد: فعل ماضی
جمله هسته ۱ جمله مستقل مرکب اول: برخی: نهاد/ از مرغان: متمم اسمی/ از همراهی: متمم فعلی، وندی/ باز
استادند: فعل پیشوندی
و: حرف ربط همپایه ساز
جمله هسته ۲ جمله مستقل مرکب اول: نهاد: آنهای محذوف/ زبان: مفعول/ به پوزش: متمم قیدی/ گشودند:
فعل ماضی ساده
جمله هسته ۳ جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: بلبل/ گفت: فعل/ مفعول: جملات وابسته ۱ و ۲
جمله وابسته ۱ جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: من/ عاشق گل: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ م: هستم، فعل
اسنادی
جمله وابسته ۲ جمله مستقل مرکب دوم که خود جمله مستقل مرکب سوم است:
جمله هسته ۳ جمله مستقل مرکب سوم: نهاد: من محذوف/ با این: گروه متمم قیدی، ترکیب وصفی/ چگونه:
قید پرسشی/ می توانم: فعل مضارع اخباری/ مفعول: جمله وابسته
که: حرف ربط وابسته ساز



جمله وابسته جمله مستقل مرکب سوم: نهاد: من محذوف / در جستجوی سیمرغ: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی / این سفر پرخطر را: گروه مفعولی، دو ترکیب وصفی / بر خود: متمم قیدی / هموار: مسند / کنم: بکنم: فعل مضارع التزامی

باز ایستادند: فعل پیشوندی، توقف کردند / پوزش: عذر خواهی / چگونه میتوانم پرسش انکاری

قلمرو ادبی:

رو آوردن: کنایه از علاقه مند شدن، مایل شدن

باز ایستادند: کنایه از منصرف شدن

زبان به پوزش گشودند: کنایه از عذر خواهی کردن

هموار کردن: کنایه از تحمل کردن

گل و بلبل: مراعات النظیر

گفتگوی هدهد و بلبل: تشخیص و استعاره

زبان: مجاز از دهان

سخن به میان آورد: کنایه از حرف زد

مرغ: استعاره از رهرو

بلبل: نماد مردمان جمال پرست و عاشق پیشه مجازی

گل: نماد زیبایی های زودگذر، عشق مجازی

زبان گشودن: کنایه از سخن گفتن

قلمرو فکری:

ولی وقتی از خطرهای راه بیشتر حرف زد، برخی از پرندگان از همراهی با او پیشیمان شدند و پوزش خواستند. بلبل که نماد مردمان جمال پرست است گفت: من گرفتار عشق گلم. با این عشق، چگونه میتوانم در جستجوی سیمرغ این سفر خطرناک را به پایان برم و خودم را به سیمرغ برسانم. مفهوم: کسی که به زیبایی های دنیا دل ببندد نمیتواند به خداوند نزدیک شود.

هدهد به بلبل پاسخ گفت: مهرورزی تو بر گل کار راستان و پاکان است، اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیشتر نیست.

قلمرو زبانی:

عبارت از سه جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته: نهاد: هدهد / به بلبل: متمم فعلی / پاسخ گفت: فعل مرکب / مفعول: جملات وابسته

جمله وابسته ۱: مهرورزی تو: گروه نهادی، ترکیب اضافی: نهاد (مهرورزی، وندی مرکب) + مضاف الیه (تو) / بر

گل: متمم اسمی / کار راستان و پاکان: گروه مسندی، دو ترکیب اضافی / است: فعل اسنادی

اما: حرف ربط همپایه ساز

جمله وابسته ۲: زیبایی محبوب تو: گروه نهادی، دو ترکیب اضافی / بیشتر: مسند، وندی / از



چند روزی: گروه متمم اسمی، ترکیب وصفی / نیست: فعل اسنادی / راستان: راست کرداران

قلمرو ادبی:

چند روزی: کنایه از کوتاه بودن، فانی بودن

قلمرو فکری:

عشق تو به گل کار انسانهای پاک و درستکار است، ولی زیبایی معشوق تو چند روز بیشتر به درازا نمیکشد. گل زود پژمرده میشود و از بین میرود. مفهوم: آگاهی دادن به بی خبران

حُسن او در هفته ای گیرد زوال

اگر چه گل هست پس صاحب جمال

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده است:

اگرچه: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته: گل: نهاد/ پس: قید / صاحب جمال: مسند، مرکب / هست: فعل اسنادی

جمله هسته: حسن او: گروه نهادی، ترکیب اضافی / در هفته ای: متمم قیدی، وندی / زوال

گیرد: فعل مرکب / جمال: زیبایی / صاحب جمال: زیبا / در هفته ای: خیلی زود/زوال: نابودی/حُسن و جمال: رابطه ترادف

قلمرو ادبی:

گل: نماد زیبایی ظاهری و زودگذر

در هفته ای: مجاز از زمان اندک، خیلی زود

زوال گرفتن: کنایه از نابود شدن، از بین رفتن.

قلمرو فکری:

اگرچه گل بسیار زیبا است؛ ولی زیبایی او زودگذر و ناپایدار است.

مفهوم: زودگذر بودن زیبایی های جهان

گل عزیز است غنیمت شمیردش صحبت / که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد

طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغ بهشتی ام. روزگاری دراز در بهشت به سر برده ام. مار با من آشنا شد؛ آشنای نا او سب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند. اکنون آرزوی پیش ندارم و آن این است که بدان گلشن خرم بازگردم و در آن گلزار باصفا بیاسایم. مرا از این سفر معذور دارید که مرا با سیمرغ کاری نیست.

قلمرو زبانی:

عبارت از دوازده جمله در قالب چهار جمله مستقل مرکب آمده است:



- جمله هسته جمله مستقل مرکب اول:** نهاد: طاوس / نیز: قید / چنین: قید / عذر: مفعول / آورد: فعل ماضی ساده
که: حرف ربط وابسته ساز
- جمله وابسته ۱ جمله مستقل مرکب اول:** نهاد: من / مرغ بهشتی: گروه مسندی، ترکیب وصفی / ام: هستم، فعل اسنادی
- جمله وابسته ۲ جمله مستقل مرکب اول:** نهاد: من محذوف برمی گردد به طاوس / روزگاری دراز: گروه قیدی، ترکیب وصفی / در بهشت: متمم قیدی / به سر برده ام: فعل مرکب
- جمله وابسته ۳ جمله مستقل مرکب اول:** نهاد: مار / با من: متمم اسمی / آشنا: مسند / شد: فعل
- جمله هسته جمله مستقل مرکب دوم:** نهاد: آشنایی، وندی / با او: متمم اسمی / سبب: مسند / گردید: فعل اسنادی
- جمله وابسته جمله مستقل مرکب دوم:** نهاد: آنها محذوف / مرا: مفعول / از بهشت: متمم قیدی / بیرون کنند: فعل مرکب
- جمله هسته ۱ جمله مستقل مرکب سوم:** نهاد: من محذوف برمی گردد به طاوس / اکنون: قید / آرزویی بیش: گروه مفعولی، ترکیب وصفی / ندارم: فعل مضارع اخباری
و: حرف ربط همپایه ساز
- جمله هسته ۲ جمله مستقل مرکب سوم:** نهاد: آن / مسند: این / است: فعل اسنادی
که: حرف ربط وابسته ساز
- جمله وابسته ۱ جمله مستقل مرکب سوم:** نهاد: من محذوف / بدان گلشن خرم: گروه متمم قیدی، دو ترکیب وصفی / باز گردم: فعل پیشوندی، ناگذر
- جمله وابسته ۲ جمله مستقل مرکب سوم:** نهاد: من محذوف / در آن گلزار باصفا: گروه متمم قیدی، دو ترکیب وصفی: گلزار وندی / بیاسایم: فعل مضارع التزامی (بن ماضی: آسود، بن مضارع: آسا)
- جمله هسته جمله مستقل مرکب چهارم:** نهاد: شما محذوف / مرا: مفعول / از این سفر: گروه متمم قیدی، ترکیب وصفی / معذور دارید: فعل مرکب، امر
که: حرف ربط وابسته ساز
- جمله وابسته جمله مستقل مرکب چهارم:** مرا: برای من / با سیمرغ: متمم قیدی / کاری: نهاد / نیست: فعل غیر اسنادی
- به سر بردن: گذراندن / گلشن: گلزار / خرم: سرسبز / باصفا: سرسبز / آسودن: آرامش یافتن، استراحت کردن / مرا معذور دارید: عذر مرا بپذیرید / طاوس، بهشت، مار: تناسب

قلمرو ادبی:

طاووس: نماد اهل ظاهر است که تکالیف مذهب را به امید مزد، یعنی به آرزوی بهشت و رهایی از عذاب دوزخ انجام می دهند.

تلمیح: رابطه طاووس با مار و بهشت: در افسانه رانده شدن ادم از بهشت شهرت دارد. ابلیس با راهنمایی طاووس در تن مار خود را پنهان کرد و وارد بهشت شد و آدم و حواریا وسوسه کرد تا از میوه شجره



ممنوعه بخورند و به این دلیل همه با هم از بهشت رانده شدند.

مار: نماد ابلیس

گلشن، گلزار: استعاره از بهشت

عبارت من مرغ بهشتی ام... بیرون کنند: تلمیح دارد به ماجرای رانده شدن آدم از بهشت

عذر آوردن طاووس: تشخیص

به سر بردن: کنایه از سپری کردن

آشنا و آشنایی: اشتقاق

دراز: کنایه از طولانی

آرزو داشتن برای طاووس: تشخیص

قلمرو فکری:

طاووس هم بهانه آورد که من مرغ بهشتی هستم. مدتی طولانی در بهشت زندگی کردم. آشنایی با مار باعث شد که مرا از بهشت بیرون کنند و حالا آرزویی جز برگشتن به بهشت و آسایش در آن گلستان ندارم. مرا ببخشید که کاری با سیمرغ ندارم. مفهوم: دوری انسان بهشت جو از خداوند

هدهد ناسخ گفت: بهشت جایگاهی خرم و زیباست؛ اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است.

قلمرو زبانی:

عبارت از چهار جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب و یک جمله مستقل ساده آمده است:

جمله هسته جمله مستقل مرکب: نهاد: هدهد/ پاسخ گفت: فعل مرکب/ مفعول: جمله وابسته

جمله وابسته ۱ جمله مستقل مرکب: نهاد: بهشت/ مسند: جایگاهی خرم و زیبا: دو ترکیب وصفی؛ زیبا:

معطوف/ است: فعل اسنادی

اما: حرف ربط همپایه ساز

جمله وابسته ۲ جمله مستقل مرکب: زیبایی بهشت: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ نیز: قید/ پرتوی: مسند/ از جمال

سیمرغ: گروه متمم اسمی، ترکیب اضافی/ است: فعل اسنادی

جمله وابسته ۳ جمله مستقل مرکب: بهشت: نهاد/ در برابر: حرف اضافه مرکب/ سیمرغ:

متمم/ چون ذره: متمم موصول به مسند/ خورشید: متمم/ است: فعل اسنادی

پرتو: اشعه/ خرم: سرسبز/ جمال: زیبایی

قلمرو ادبی:

جمال سیمرغ: تشخیص

بهشت چون ذره: تشبیه

پرتوی از جمال سیمرغ: استعاره (جمال سیمرغ به خورشید تشبیه شده است که پرتو دارد)

ذره، خورشید: تضاد



ذره: نماد کوچکی و حقارت
خورشید: نماد بزرگی و شکوه

قلمرو فکری:

بهشت جایگاهی خرم و با صفاست زیبایی بهشت جزئی و پرتوی از زیبایی سیمرغ است بهشت در مقابل سیمرغ مانند ذره در برابر خورشید است.
مفهوم: شکوه و زیبایی سیمرغ

هر که داند گفت با خورشید راز

کمی تواند ماند از یک ذره باز

قلمرو زبانی:

بیت سه جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب است:
جمله هسته جمله مستقل مرکب: نهاد: هر که: هر کس / جمله وابسته تاویل به صفت (گفتن راز با خورشید داننده) کی: قید پرسشی / تواند: می تواند، فعل مضارع اخباری / مفعول: جمله وابسته (از یک ذره باز ماندن را)
جمله وابسته ۱ جمله مستقل مرکب: نهاد: او محذوف برمی گردد به هر که / داند: بتواند، فعل مضارع التزامی / مفعول: گفت راز، ترکیب اضافی / با خورشید: متمم اسمی
جمله وابسته ۲ جمله مستقل مرکب: نهاد: او محذوف برمی گردد به هر که / باز ماند: باز ماند، فعل مضارع التزامی، پیشوندی / از یک ذره: متمم فعلی
داند: می تواند / کی تواند؟ استفهام انکاری

قلمرو ادبی:

خورشید: استعاره از سیمرغ، خداوند
راز و باز: جناس ناقص اختلافی
باز ماندن از کسی یا چیزی: کنایه از نرسیدن به آن کس یا چیز
با و باز: جناس ناقص افزایشی
ذره و خورشید: مراعات النظیر
ذره: نماد کوچکی و حقارت (عشق ظاهری)
خورشید: نماد بزرگی و عظمت (عشق حقیقی)
راز گفتن: کنایه از نزدیک شدن و همسخنی
ذره: استعاره از خواسته های کوچک، بهشت

قلمرو فکری:

هر کسی که می تواند راز خود را با خورشید (خداوند) در میان بگذارد و با او در ارتباط باشد هرگز نمی تواند به خاطر یک ذره ی ناچیز (عشق های فانی) از ادامه ی راه دست بکشد و به چیزهای کوچک و پست عشق بورزد؟ زیرا خواسته های کوچک نیز در راستای همان عشق بزرگ تامین می شود و از آن ها باز نمی ماند و به آنها نیز می رسد.



مفهوم: عشق خداوند از هر چیزی بالاتر است.
 قرابت معنایی: چون که صد آمد نود هم پیش ماست

آن گاه باز شکاری که شاهان او را روی شست می نشانند و با خویشان به شکار می بردند چنین گفت
من بسار کوشیده ام تا روی دست شاهان جا گرفته ام. بیوسته با انسان بوده ام و برای آنان شکار
کرده ام. چه جای آنست که دست شاهان بگذارم و در بیابانهای بی آب و علف در جستجوی سیمرغ
سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز معذور دارد.

قلمرو زبانی:

عبارت از دوازده جمله در قالب چهار جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هستم جمله مستقل مرکب اول: آن گاه: گروه قیدی، ترکیب وصفی / باز شکاری: گروه نهادی، ترکیب وصفی / جملات وابسته ۱ و ۲ تاویل به صفت / چنین: قید / گفت: فعل ماضی ساده / مفعول: جملات وابسته ۳ و ۴ و ۵ که خود جملات مستقل مرکب دیگری هستند.

جمله وابسته ۱ جمله مستقل مرکب اول: شاهان: نهاد / او: مفعول / روی شست: گروه قیدی، ترکیب اضافی / می نشانند: فعل: ماضی استمراری، گذرا شده

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله وابسته ۲ جمله مستقل مرکب اول: نهاد: آنها محذوف برمی گردد به شاهان / با خویشان: متمم قیدی / به شکار: متمم قیدی / می بردند: فعل ماضی استمراری
 جمله وابسته ۳ خود جمله مستقل مرکب دوم است:

جمله هستم جمله مستقل مرکب دوم: من: نهاد / بسیار: قید / کوشیده ام: ماضی نقلی

تا: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته ۱ جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: من محذوف / روی دست شاهان: گروه قیدی، دو ترکیب اضافی / جا گرفته ام: فعل مرکب

جمله وابسته ۲ جمله مستقل مرکب دوم: بیوسته: قید، وندی / با آنان: متمم موصول به مسند / بوده ام: ماضی نقلی، فعل اسنادی

جمله وابسته ۳ جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: من محذوف / برای آنان: متمم / شکار: مفعول / کرده ام: ماضی نقلی

جمله وابسته ۴ خود جمله مستقل مرکب سوم است:

جمله هستم جمله مستقل مرکب سوم: چه جای آن: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: صفت پرسشی (چه) + نهاد (جای) + مضاف الیه (آن) / است؟ استفهام انکاری: فعل غیر اسنادی

که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته ۱ جمله مستقل مرکب سوم: من: نهاد / دست شاهان: گروه مفعولی، ترکیب اضافی /

بگذارم: رها کنم، فعل مضارع التزامی

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله وابسته ۲ جمله مستقل مرکب سوم: نهاد: من محذوف / در بیابان های بی آب و علف: گروه متمم قیدی،



ترکیب وصفی، وندی مرکب / در جست وجوی سیمرغ: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی، وندی مرکب، سرگردان: مسند، وندی مرکب / شوم: بشوم، فعل اسنادی، ماضی التزامی جمله وابسته ۵ خود جمله مستقل مرکب چهارمی است:

جمله هسته جمله مستقل مرکب چهارم: آن نهاد / به: مخفف، بهتر مسند / است: حذف فعل اسنادی به قرینه معنوی

جمله وابسته جمله مستقل مرکب چهارم: نهاد: شما محذوف / مرا: مفعول / نیز: قید / معذور دارید: فعل مرکب / چه جای آنست؟: پرسش انکاری / شست: انگشت بزرگ دست یا پا

قلمرو ادبی:

کوشیدن باز: تشخیص
جاگرفتن: کنایه از رسیدن به یک جایگاه و مرتبه
باز: نماد مردم درباری و جاه طلب
شست: مجاز از دست
دست شاهان: نماد جاه و منصب
گذارم: کنایه از رها کنم
بیابانهای بی آب و علف: استعاره از سختی های راه عشق
دست، شست: جناس

قلمرو فکری:

آن گاه باز شکاری که شاهان او را روی دستشان می نشانند و با خود به شکار می بردند این گونه گفت که من تلاش بسیاری کرده ام تا به این جایگاه رسیده ام همواره با شاهان بوده ام برایشان شکار کرده ام دلیلی ندارد که چنین جایگاهی را رها کنم و در بیابان های بی آب و علف بد نبال سیمرغ سرگردان شوم بهتر است مرا معذور دارید.
مفهوم: جاه طلبان نمیتوانند در راه عشق گام بردارند.

بعد از آن مرغان دیگر سر به سر عذرها گفتند مشتی بی خبر**قلمرو زبانی:**

بیت از دو جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته: بعد: قید / از آن: متمم اسمی / مرغان دیگر: گروه نهادی، ترکیب وصفی / سر به سر: قید، وندی مرکب / عذرها: مفعول / گفتند: فعل ماضی ساده
که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جمله وابسته: مشتی: نهاد / بی خبر: مسند، وندی / (بودند) حذف فعل به قرینه معنوی
عذر: بهانه / بی خبر: غافل / بعد از آن: سپس / سر به سر: یکی یکی، سر تا سر، همگی / مُشتی: تعدادی، عدّه ای.

قلمرو ادبی:



مرغان: نماد رهروان

واج آرایی: «ر»

بی خبر: کنایه از ناآگاه

مرغان عذر گفتند: تشخیص و استعاره

سر به سر بودن: کنایه از گروهی بودن

قلمرو فکری:

بعد از آن مرغان دیگرهمگی که یک مشت بی خبر و غافل بودند، بهانه هایی آوردند. قرابت معنایی: با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی / تا بی خبر بمیرد در درد خودپرستی مفهوم: بهانه آوردن برای حرکت نکردن به سوی حق

اما هدهد دانا یک نک آنان را پاسخ گفت و عذرشان را رد کرد و چنان از شکوه و خرد و زیبای سیمرغ سخن راند که مرغان جملگی شیدا و دل باخته گشتند؛ بهانه ها نکسو نهادند و خود را آماده ساختند تا در طلب سیمرغ به راه خود ادامه دهند و به کوه قاف سفر کنند.

قلمرو زبانی:

عبارت از هشت جمله در قالب دو جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته ۱ جمله مستقل مرکب اول: هدهد دانا: گروه نهادی، ترکیب وصفی / یک یک آنان را: به یک یک آنان: گروه متمم فعلی / پاسخ: مفعول / گفت: داد، فعل

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله هسته ۲ جمله مستقل مرکب اول: نهاد: او محذوف برمی گردد به هدهد / عذرشان

را: گروه مفعولی، ترکیب اضافی / رد: مسند / کرد: فعل اسنادی

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله هسته ۳ جمله مستقل مرکب اول: نهاد: او محذوف برمی گردد به هدهد / چنان: قید / از

شکوه و خرد و زیبایی سیمرغ: گروه متمم فعلی، سه ترکیب اضافی / سخن راند: فعل مرکب

که: حرف ربط

جمله وابسته جمله مستقل مرکب اول: مرغان: نهاد / جملگی: قید یا بدل / شیدا: مسند / و: حرف عطف / دلباخته:

معطوف به مسند / گشتند: فعل اسنادی

جمله هسته ۱ جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: آنها محذوف / بهانه ها: مفعول

یک سو: به یک سو، گروه متمم فعلی، ترکیب وصفی / نهادند: فعل ماضی ساده

جمله هسته ۲ جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: آنها محذوف برمی گردد به مرغان / خود: مفعول / آماده: مسند /

ساختند: فعل اسنادی

تا: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته ۱ جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: آنها محذوف برمی گردد به مرغان / در طلب

سیمرغ: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی / به راه خود: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی / ادامه دهند: فعل مرکب



جمله وابسته ۲ جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: آنها محذوف برمی گردد به مرغان / به کوه قاف: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی / سفر کنند: فعل مرکب
جملگی: همگی / شیدا: عاشق، دلداده / شیدا، دل باخته: رابطه معنایی ترادف / کوه قاف: کوهی که سیمرغ بر آن آشیان دارد.

قلمرو ادبی:

مرغان: استعاره از رهروان
شیدا و دلباخته شدن مرغان: تشخیص
دلباخته شدن: کنایه از عاشق شدن
خرد و شکوه و زیبایی: مراعات النظیر
یک سو نهادن: کنایه از رها کردن کاری
کوه قاف: تلمیح
راه، را: جناس نا همسان

قلمرو فکری:

ولی همدد دانا به تک تک ایشان پاسخ داد و بهانه های شان را نپذیرفت و چنان از بزرگی و دانایی و زیبایی سیمرغ حرف زد که همه مرغان، عاشق و دلداده سیمرغ شدند بهانه ها را کنار گذاشتند و خودشان را آماده کردند تا برای یافتن سیمرغ به راه خود ادامه دهند و به کوه قاف بروند.

آن گاه اندیشیدند که در پیمودن راه و در هنگام گذشتن از دریاها و بیابانها، راهبر و پیشوایی باید داشته باشند. آن گاه برای انتخاب رهبر و پیشوا که در راه، آنان را رهنمون شود، قرعه زدند. قضا را قرعه به نام هدهد افتاد. پس بیش از صد هزار مرغ به دنبال هدهد به پرواز درآمدند. راه بس دور و دراز و هراسناک بود. هر چه می رفتند نایابان راه پیدا نبود. هدهد به مهربانی به همه جرئت می داد؛ اما دشواری های راه را پنهان نمی ساخت.

قلمرو زبانی:

عبارت از یازده جمله در قالب سه جمله مستقل مرکب و پنج جمله مستقل ساده آمده است:
جمله هسته جمله مستقل مرکب اول: نهاد: آنها محذوف برمی گردد به پرندگان / آنگاه: گروه قیدی، ترکیب وصفی / اندیشیدند: ماضی ساده
که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته جمله مستقل مرکب اول: در پیمودن راه: متمم قیدی، ترکیب اضافی / و: حرف عطف / در هنگام گذشتن: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی / از دریاها: متمم اسمی برای گذشتن / و: حرف عطف / بیابانها: معطوف / راهبر: مفعول، مرکب / و: حرف عطف / پیشوایی: معطوف، ونیدی / باید: قید / داشته باشند: ماضی التزامی
جمله هسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: آنها محذوف به قرینه لفظی برمی گردد به پرندگان / آنگاه: گروه قیدی، ترکیب وصفی / برای انتخاب رهبر و پیشوا: گروه متمم اسمی، دو ترکیب اضافی / قرعه زدند: فعل مرکب
که: حرف ربط وابسته ساز



جمله وابسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: او/محدوف برمی گردد به رهبر/ در راه: متمم قیدی/ رهنمون آنان: گروه مسندی، ترکیب اضافی: مسند(رهنمون، مرکب) + مضاف الیه (آنان)/ را: فک اضافه/رهنمون آنان شود/شود: بشود، فعل اسنادی

جمله مستقل ساده اول: قضا را: از قضا اتفاقا قید/قرعه: نهاد/ به نام هدهد: گروه متمم اسمی/افتاد: فعل ماضی ساده

جمله مستقل ساده دوم: پس: قید/بیش: نهاد/ از صد هزار مرغ: گروه متمم اسمی برای بیش، ترکیب وصفی / به دنبال: متمم قیدی/هدهد: مضاف الیه/ به پرواز درآمدند: عبارت فعلی

جمله مستقل ساده سوم: راه: نهاد/بسیار: قید/دور: مسند/ دراز: معطوف به مسند/ و: حرف عطف/ هراسناک: معطوف به مسند/ بود: فعل اسنادی

جمله هسته جمله مستقل مرکب سوم: پایان راه: گروه نهادی، ترکیب اضافی/پیدا: مسند/بود: فعل اسنادی
جمله وابسته جمله مستقل مرکب سوم: نهاد: آنهای محدود / هرچه: گروه قیدی، ترکیب وصفی / می رفتند: فعل ماضی ساده

جمله مستقل ساده چهارم: هدهد: نهاد/ به مهربانی: متمم/ به همه: متمم /جرئت: مفعول/ می داد: فعل ماضی استمراری

اما: حرف ربط همپایه ساز

جمله مستقل ساده پنجم: نهاد: او/محدوف برمی گردد به هدهد/ دشواری های راه: گروه مفعولی، ترکیب اضافی/پنهان: مسند/نمی ساخت: فعل اسنادی

رهبر، پیشوا تناسب/ پیمودن راه: طی کردن راه/ به پرواز درآمدند: شروع به پرواز کردند

قلمرو ادبی:

رهبر و پیشوا: مراعات نظیر

راه و راهبر: اشتقاق

قرعه زدند: تشخیص

دراز: کنایه از طولانی

صد هزار: مجاز از کثرت، اغراق

جرئت دادن هدهد و پنهان نساختن دشواری راه: تشخیص

راه، را: جناس ناهمسان

دریاها و بیابانها: استعاره از سختی های راه عشق، تضاد

قلمرو فکری:

فکر کردند که در پیمودن این راه و برای گذشتن از دریاها و بیابانها رهبر و پیشوایی باید داشته باشند. آن وقت برای انتخاب رهبر که در راه آنان را راهنمایی کند، قرعه کشی کردند. از قضا قرعه به نام هدهد افتاد پس بیشتر از صد هزار مرغ به دنبال هدهد پرواز کردند راه بسیار دور و دراز و وحشتناک بود هرچه بیشتر میرفتند کمتر میرسیدند هدهد با مهربانی به همه دل و جرئت میداد؛ ولی سختی های راه را پنهان نمیکرد.

مفهوم: داشتن رهبری خردمند

گفت ما را هفت وادی در ره استچون گذشتی هفت وادی، در گه است**قلمرو زبانی:**

بیت از چهار جمله در قالب دو جمله مستقل مرکب و یک جمله مستقل ساده آمده است:

جمله هسته جمله مستقل مرکب اول: نهاد: او محذوف برمی گردد به هدهد / گفت: فعل / مفعول: جملات وابسته

جمله وابسته ۱ خود جمله مستقل ساده است: را: حرف اضافه / برای ما / در ره: متمم قیدی / هفت وادی:

گروه نهادی، ترکیب وصفی / است: غیر اسنادی، وجود دارد

جمله وابسته خود جمله مستقل مرکب دومی است:

چون: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: تو محذوف / گذشتی: فعل ماضی ساده / از هفت وادی: گروه متمم قیدی، ترکیب وصفی

جمله هسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: آن محذوف / در گه: مسند / است: فعل اسنادی

وادی: بیابان / در گه: بارگاه، قصر

قلمرو ادبی:

وادی: مجاز از بیابان

تکرار هفت وادی

هفت: عدد هفت نماد سالکان الهی است.

قلمرو فکری:

هدهد گفت: در بین راه ما هفت بیابان وجود دارد وقتی از این هفت بیابان گذشتی، آنجا درگاه سیمرغ می باشد.

مفهوم: گذشتن از مراحل بسیار خطرناک برای رسیدن به خداوند

وانیامد در جهان زین راه کسینیست از فرسنگ آن آگاه کسی**قلمرو زبانی:**

بیت از دو جمله مستقل ساده ساخته شده است:

جمله اول: وانیامد: بازنگردید، فعل پیشوندی، ماضی ساده / در جهان: متمم قیدی / زین راه: گروه متمم قیدی، ترکیب وصفی / کسی: نهاد

جمله دوم: نیست: فعل اسنادی / از فرسنگ آن: گروه متمم اسمی، ترکیب اضافی / آگاه: مسند / کسی: نهاد / فرسنگ و راه: تناسب / فرسنگ یا فرسخ: واحد مسافت

قلمرو ادبی:

راه و فرسنگ: مراعات نظیر

فرسنگ: مجاز از مسافت



واج آرایی: «ن، س»

قلمرو فکری:

هیچ کسی در جهان تاکنون از این راه عشق بر نگشته است و از مسافت آن باخبر نیست.
مفهوم: برگشت ناپذیری راه عشق
بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست / آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست

چون فرو آیی به وادی طلب

بشت آید هر زمانی صدتعب

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده است:
چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز
جمله وابسته: نهاد: تو محذوف / فرو آمدن: فعل پیشوندی، وارد شدن / به وادی طلب: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی
جمله هسته: نهاد: صدتعب، ترکیب وصفی / بشت: گروه قیدی، ترکیب اضافی / آید: می آید: فعل مضارع اخباری / هر زمانی: ترکیب وصفی
طلب: اولین قدم در تصوف و سلوک، حالتی در دل سالک که او را به جست و جوی معرفت و حقیقت وامی دارد.
جستن: / صد: نماد کثرت / تعب: رنج و سختی

قلمرو ادبی:

تشبیه: طلب به وادی
صد: مجاز از بسیار

قلمرو فکری:

وقتی قدم به مرحله و صحرای طلب بگذاری، رنج ها های زیادی برایت پیش می آید.
مفهوم: همراه بودن طلب و رنج

مال اینجا بادت انداختن

ملک اینجا بادت درباختن

قلمرو زبانی:

بیت دو جمله مستقل ساده دارد:

که فعلشان «باید» هست و نهاد در مصرع اول انداختن مال و در مصرع دوم درباختن ملک هست / ضمیر «ت» در هر دو مصرع می تواند هم متمم و هم مضاف الیه باشد: انداختن ملک لازم است یا انداختن ملک برایت لازم است.

ملک: پادشاهی / ملک: مفرد املاک، آنچه در تصرف شخص است. / انداختن: دور کردن
ترکیب وصفی: این جا / ترکیب اضافی: ملک

**قلمرو ادبی:**

کنایه: مال انداختن، کنایه از پادشاهی و قدرت را رها کردن
 ملک باختن، کنایه از رها کردن تعلقات دنیوی
 جناس ناهمسان حرکتی: ملک و مُلک،
 واج آرایبی: «ا»

قلمرو فکری:

در مرحله طلب، باید همه تعلقات را رها کنی و به آنها بی اعتنا باشی.
 مفهوم: رها کردن وابستگی ها

بعد از این وادی عشق آید پدیدغرق آتش شد کسی کانجا رسید**قلمرو زبانی:**

بیت سه جمله در قالب یک جمله مستقل ساده و یک جمله مستقل مرکب آمده است:
جمله مستقل ساده: نهاد: وادی عشق، ترکیب اضافی / فعل: آید در معنی شود مضارع اخباری / پدید: آشکار،
 ظاهر در نقش مسند/ بعد: قید / این: ضمیر اشاره در نقش متمم و برمی گردد به وادی طلب
جمله هسته جمله مستقل مرکب: کسی غرق آتش شد: کسی: نهاد، مسند: غرق آتش، ترکیب اضافی / شد:
 فعل ماضی ساده در معنی قطعیت در آینده یعنی (حتما خواهد شد)
 که: حرف ربط وابسته ساز
جمله وابسته جمله مستقل مرکب: انجا رسید: نهاد: او محذوف / آنجا: قید، ترکیب وصفی

قلمرو ادبی:

تشبیه: عشق به وادی
 استعاره: آتش، استعاره از درد عشق
 غرق آتش: استعاره ی مکنیه، غرق کنندگی و ویژگی آب است در اینجا آتش با عشق به آب
 مانند شده که فرد راه در خود غرق میکند، چون ویژگی آب و آتش در یک جا جمع شده است متناقض نما
 هم هست
 کنایه: غرق چیزی شدن، کنایه از کاملاً در آن چیز فرو رفتن

قلمرو فکری:

بعد از طلب، مرحله عشق پیش می آید، کسی که به این مرحله برسد غرق سختی ها می شود.
 مفهوم: همراهی عشق با رنج کشیدن

عاشق آن باشد که چون آتش بودگرم رو، سوزنده و سرکش بود**قلمرو زبانی:**

بیت سه جمله دارد در قالب یک جمله مستقل مرکب:



جمله هسته: آن عاشق باشد (یا برعکس): ان: نهاد، عاشق: مسند

جمله وایسته ۱: نهاد محذوف او / چون: حرف اضافه / آتش: متمم موصول به مسند/بود: فعل

و: حرف ربط همپایه ساز محذوف

جمله وایسته ۲: مسند (گرم رو) + حرف عطف (و) + معطوف به مسند (سوزنده، وندی) + حرف عطف (و) +

معطوف به مسند (سرکش، مرکب) / بود: فعل اسنادی

گرم رو: مشتاق، صفت فاعلی مرکب / سرکش: نافرمان

قلمرو ادبی:

سوزنده: کنایه از نابود کننده

سرکش بودن عشق: تشخیص

کنایه: گرم رو بودن، کنایه از مشتاق بودن

سرکش ایهام دارد: در دو معنی ظاهری و کنایی: ۱. کنایه از تسلیم ناپذیر و نافرمان ۲. معنی ظاهری صفت

آتش، میل به بالا رفتن

تشبیه: عاشق به آتش

قلمرو فکری:

عاشق کسی است که مانند آتش اثرگذار، عصیانگرو مشتاق و بیوسسته حرکت کننده باشد.

مفهوم: بی قراری و اشتیاق بی حد عاشق

بعد از آن بنمایدت پیش نظر معرفت را وادی ای بی با و سر

قلمرو زبانی:

کل بیت، یک جمله مستقل ساده است:

نهاد: (وادی بی با و سر معرفت) یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: نهاد (وادی) + صفت (بی با و سر، وندی

مرکب) + مضاف الیه (معرفت) / را: فک اضافه / بنمایدت: آشکار می شود / پیش نظر ت: گروه قیدی، دو

ترکیب اضافی / ضمیر «ت» جهش یافته و در نقش مضاف الیه مضاف الیه: پیش نظر تو

معرفت: شناخت، در نزد عرفا معرفت، صفت کسی است که خدای را به اسما و صفاتش بشناسد

قلمرو ادبی:

تشبیه: معرفت به وادی

کنایه: بی با و سر بودن، کنایه از بی انتها و وسیع

مجاز: نظر، مجاز از چشم

مراعات نظیر: نظر، با و سر

قلمرو فکری:

بعد از مرحله عشق، مرحله ی بی انتهای معرفت، در برابر چشمت ظاهر می شود.



می توان به گونه ای دیگر هم بیان کرد:
مفهوم: بی انتها بودن معرفت

از سپهر این ره عالی صفت نازابد در حقیقت، صدر خویش

چون بتابد آفتاب معرفت هر یکی بنیاد شود بر قدر خویش

قلمرو زبانی:

این دو بیت موقوف المعانی است و بهتر است باهم بررسی و تفهیم شود از سه جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده اند:

چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته در بیت اول: بتابد: فعل مضارع التزامی / آفتاب معرفت: گروه نهادی، ترکیب اضافی / از سپهر این ره عالی صفت: گروه متمم قیدی، یک ترکیب اضافی و دو ترکیب وصفی: متمم (سپهر) + مضاف الیه (ره) + این: صفت پیشین برای ره و عالی صفت نیز صفت پسین برای ره، دو وابسته ی وابسته از نوع صفت مضاف الیه داریم بیت دوم دو جمله هسته:

جمله هسته ۱: نهاد: هر یکی / بینا: مسند / شود: بشود، فعل مضارع التزامی / بر قدر خویش: گروه متمم اسمی، ترکیب اضافی

جمله هسته ۲: باز جوید: فعل پیشوندی / قید: در حقیقت / صدر خویش: گروه مفعول، مضاف الیه

قلمرو ادبی:

قافیه: قدر و صدر / ردیف: خویش

تشبیه: معرفت به آفتاب

مراعات نظیر: آفتاب، سپهر

جناس: قدر و صدر، جناس ناهمسان اختلافی

مجاز: صدر، مجاز از مقام و منزلت

بیناشدن: کنایه از آگاه بودن

قلمرو فکری:

وقتی معرفت مانند آفتابی از آسمان این راه ارزشمند و بلندمرتبه ظاهر می شود و مسیر را روشن می کند؛ هر کس حقیقتاً ارزش خود را می شناسد و به جایگاه خود آگاه می شود.

نه درو دعوی و نه معنا بود

بعد از این وادی استغنا بود

قلمرو زبانی:

بیت سه جمله مستقل ساده دارد:

جمله اول: دو جزئی است با فعل بود که غیر اسنادی است / وادی استغنا: گروه نهادی، ترکیب اضافی

جمله دوم: در او: متمم / دعوی: نهاد / نه: قید نفی (بود: فعل به قرینه لفظی محذوف)



و: حرف ربط همپایه ساز

جمله سوم: نه معنا: نهاد، بود: فعل غیر اسنادی

استغنا: بی نیازی، در اصطلاح بی نیازی از خود و خلق و نیازمندی مطلق بخدا / دستور تاریخی: کاربرد ضمیر شخصی «او» برای غیر انسان در مصراع دوم

قلمرو ادبی:

تشبیه: استغنا به وادی

واج آرایی: «د»

قلمرو فکری:

بعد از مرحله ی معرفت، مرحله ی استغناست؛ در این مرحله سالک نه ادعایی دارد و نه منظوری دارد و بی نیازی از هر چه غیر خداست.

مفهوم: ترک همه خوراکها

هشت جنت نیز اینجا مرده ای است

هفت دوزخ همچو یخ افسرده ای است

قلمرو زبانی:

بیت دارای دو جمله مستقل ساده است که هر دو سه جزئی مسندی هستند:

جمله اول: هشت جنت: هشت مرتبه ی بهشت: نهاد/نیز: قید / اینجا: گروه قیدی، ترکیب وصفی / مرده ای: مسند، وندی / است: فعل اسنادی

جمله دوم: هفت دوزخ: هفت مرتبه ی جهنم: نهاد/ همچو: حرف اضافه مرکب / یخ: متمم قیدی / افسرده ای: مسند، وندی / است: فعل اسنادی

قلمرو ادبی:

جناس: هشت وهفت، جناس ناهمسان اختلافی

تضاد: جنت و دوزخ

پارادوکس: همچو یخ بودن جهنم

کنایه: مرده بودن چیزی، کنایه از بی ارزش بودن

قلمرو فکری:

در این مرحله هشت مرتبه ی بهشت در نظر سالک، بی ارزش و هفت طبقه ی جهنم در نگاهش سرد و منجمد است.

مفهوم: رنگ باختن جاذبه ی بهشت و دافعه ی دوزخ برای سالک

بعد از این وادی توحید آیدت

منزل تفرید و تجرید آیدت

قلمرو زبانی:

**بیت دوجمله مستقل ساده دارد:**

که هر دو جمله ی ساده ی دوجزئی هست با فعل می آید در زمان مضارع اخباری نهاد در جمله ی اول وادی توحید و در جمله ی دوم: نهاد منزل تجرید و تفرید که گروه اسمی است هسته: ، منزل، تفرید: مضاف الیه، و: عطف، تجرید: معطوف به مضاف الیه / «ت» در آیدت: متمم هست برای تو توحید: ادراک یگانگی حق / منزل: مرحله، توقفگاه / تفرید: فرد شمردن و یگانه دانستن خدا // تجرید: تنهایی گزیدن، مجرد و خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست.

قلمرو ادبی:

تشبیه: توحید به وادی، تفرید به منزل، تجرید به منزل
واج آرایی: با صامت د و مصوت ی

قلمرو فکری:

بعد از مرحله استغنا، مرحله توحید و اقرار و ایمان به یگانگی خداست، در این مرحله سالک از غیر حق، خالی می شود و سراسر وجود او را معشوق فرا می گیرد.
مفهوم: توجه صرف به خدا

روی ها چون زین بیابان در کنند جمله سر از یک گردبان بر کنند**قلمرو زبانی:**

بیت، دو جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب است:
چون: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته: نهاد: روی ها / از این بیابان: گروه متمم قیدی / فعل: در کنند: بیرون کنند

جمله هسته: نهاد: جمله: همگی / سر: مفعول / از یک گردبان: گروه متمم اسمی، ترکیب وصفی / فعل: بر کنند

قلمرو ادبی:

روی: مجازاز وجود

کنایه: روی از جایی در کردن، کنایه از عبور کردن، گذشتن

سراز یک گردبان بر کردن، کنایه از به یگانگی و وحدت رسیدن

بیابان، استعاره از توحید

تضاد: جمله و یک

جناس: سر، بر و در، جناس ناهمسان اختلافی

مراعات نظیر: روی و سر

ذوقافیتین: گردبان با بیابان / در با بر

قلمرو فکری:

اگر سالکان از این مرحله بگذرند، به وحدت و یگانگی با معشوق می رسند



مفهوم: وحدت وجود، وحدت در عین کثرت

بعد از این وادی حیرت آیدت

قلمرو زبانی:

بیت دو جمله مستقل ساده دارد:

جمله اول: بعد از این وادی حیرت آیدت: قید: بعد / از این: متمم اسم / دائم: قید / فعل: می آید در مصراع اول به معنی فرامی رسد و ناگذر است نهاد: وادی حیرت / متمم: برای تو
جمله دوم: نهاد: کار «ت» جهش ضمیر نقش مضاف الیه / فعل اسنادی است در معنی می شود / مسند: درد / او: عطف / حسرت: معطوف به مسند / حیرت: در لغت به معنی سرگردانی

قلمرو ادبی:

تشبیه: حیرت به وادی

جناس: حیرت و حسرت، جناس ناهمسان اختلافی
واج آرایی: «د»

قلمرو فکری:

بعد از مرحله توحید، مرحله حیرت و سرگردانی برای سالک پیش می آید، سلوک او در این مرحله، همواره افسوس و حسرت است.
گوید:

اصلا می ندانم چیز، من	وان ندانم هم ندانم نیز من
عاشقم اما ندانم بر کیم	نه مسلمانم نه کافر پس چیم
لیکن از عشقم ندارم آگهی	هم دلی پر عشق دارم هم تهی

مرد حیران چون رسد این جایگاه

قلمرو زبانی:

بیت دو جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب هست:

جمله هسته: مرد حیران در تحیر مانده و گم کرده راه می شود: نهاد: مرد حیران، ترکیب وصفی / مسند: در تحیر مانده ساختمانش وندی مرکب / او: عطف / گم کرده راه: معطوف به مسند / فعل به قرینه معنوی محذوف چون: زمانی که، حرف ربط وابسته ساز
جمله وابسته: چون رسد این جایگاه: فعل: رسد: برسد، مضارع التزامی / نهاد: او محذوف این جایگاه: قید و ترکیب وصفی

قلمرو ادبی:

مجاز: مرد، مجاز از انسان

کنایه: گم کرده راه، کنایه از اوج حیرت و سرگردانی



اشتیاق: حیران و تحیر

واج آرایی: «ح»

قلمرو فکری:

وقتی سالک، حیرت زده و سرگردان به این مرحله برسد تمام یافته هایش را گم می کند و در تحیر می ماند. قربت معنایی: از هر طرف که رفته جز وحشتم نیفزود / زنهار از این بیابان، این راه بی نهایت

بعد از این وادی فقر است و فنا

کی بود اینجا سخن گفتن روا

قلمرو زبانی:

بیت سه جمله مستقل ساده دارد:

جمله اول: جمله دوجزئی است با فعل غیر اسنادی «است»: وجود دارد / وادی فقر: گروه نهادی ترکیب اضافی

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله دوم: فنا: نهاد برای فعل محذوف «است»

جمله سوم: اینجا سخن گفتن کی روا بود: اینجا: قید است و ترکیب وصفی / در مصراع اول «این» ضمیر است

و جانشین وادی حیرت. «این جا» در مصراع دوم: صفت اشاره است برای جا و منظور از جا: وادی هفتم یا وادی

فقر است، سخن گفتن: نهاد، وندی مرکب / کی: قید پرسشی / روا: مسند، وندی / بود: فعل اسنادی

استفهام انکاری است: سخن گفتن روا نیست / روا: جایز فقر: درویشی، و درویشی در ادبیات و کنکور در دومعنی

میاد: یکی تنگدستی و فقیر بودن که در معنی واقعی کلمه است و دومی در معنای عرفانی کلمه که دل نیستن و

رهاشدن از تمامی تعلقات دنیوی است همان عبارتی که پیامبر فرمودند: «الفقر فخری» فقر افتخار من است. / فنا:

نیست شدن و در عرفان سقوط و نابودی تمام صفات غیر خدایی است.

قلمرو ادبی:

تشبیه: فقر و فنا به وادی

تلمیح: (مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ: هر کس به معرفت خدا رسید، زبانش گنگ می شود).

قلمرو فکری:

بعد از مرحله حیرت، مرحله فقر و فناست. در این مرحله سالک محو در معشوق می گردد و سکوت و خاموشی او

را فرا می گیرد.

مفهوم: خاموشی و سکوت بعد از فنای در حق.

قربت معنایی:

بر نیایند ز کشتگان آواز

عاشقان کشتگان معشوقند

مهر کردند و دهانش دوختند

هر که را اسرار حق آموختند

صدهزاران سانه جاوید تو

گم شده بینی ز یک خورشید تو

قلمرو زبانی:



بیت یک جمله مستقل ساده چهار جزئی مفعولی مسندی است:

نهاد: تو / «تو» در مصراع دوم، نقش تبعی تکرار / صد هزاران سایه ی جاوید: گروه مفعولی،
دو ترکیب وصفی / مسند: گم شده / فعل: بینی

قلمرو ادبی:

سایه جاوید: استعاره از تمامی مخلوقات و عارفان واصل
خورشید: استعاره از حق و حقیقت خداوندی
گم شدن: کنایه از محو و فنا شدن در حق
صد هزار و یک / سایه و خورشید: تضاد

قلمرو فکری:

در این مرحله مخلوقات و عارفان واصل برای همیشه در ذات حق، فانی و محو می شوند.

مفهوم: فنا فی الله

تا نگردی بی خیر از جسم و جان
قطره بودم گم شدم در بحر راز
کی خبر یابی ز جانان یک زمان
می نیابم این زمان آن قطره باز

مرغان از این همه سختی وحشت کردند. برخی در همان نخستین منزل از پا درآمدند.

قلمرو زبانی:

جمله اول: مرغان: نهاد، وندی / این همه سختی: گروه متممی، ترکیب وصفی / وحشت کردند: فعل مرکب،
جمله دوم: برخی: نهاد / همان نخستین منزل: گروه متممی، دو ترکیب وصفی / از پا درآمدند: (فعل مرکب)

قلمرو ادبی:

مرغان: مجاز همه ی پرندگان
وحشت کردن مرغان: تشخیص دارد
از پادر آمدن: کنایه از طاقت نیاوردن در کاری

قلمرو فکری:

مرغان از سختی وحشت کردند وعده ای در همان مرحله نخست از پا درآمدند.

و بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند.

قلمرو زبانی:

یک جمله مستقل ساده: بسیاری: نهاد، وندی / دومین منزل: گروه متممی، ترکیب وصفی / زاری زار: متمم /
جان سپردند: فعل مرکب

قلمرو ادبی:



جان سپردن: کنایه از مردن
به زاری زار...: کنایه از در بدترین وضعیت

اما آنان که همت یارشان بود بیشتر می رفتند. روزگار سفر، سخت دراز شد.

قلمرو زبانی:

عبارت از سه جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب و یک جمله مستقل ساده آمده است:
جمله هسته جمله مستقل مرکب: آنان/ نهاد/ بیشتر: قید/ می رفتند: فعل ماضی ساده
جمله وابسته جمله مستقل مرکب: همت: نهاد/ یارشان: ترکیب اضافی، مسند/ بود: فعل اسنادی
جمله مستقل ساده: روزگار سفر: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ سخت: قید/ دراز: مسند/ شد: فعل
 همت: توجه طالب باتمام قوای روحانی خود به جانب حق برای حصول کمال خود یا دیگری/ روزگار: اسم
 وندی، دو تلفظی

قلمرو ادبی:

یاربودن همت: تشخیص
 دراز شدن روزگار: کنایه از طولانی شدن زمان

قلمرو فکری:

اما کسانی که همت داشتند بیشتر رفتند. روزگار سفر هم سخت طولانی شد.

این عده قلیل چون بر بالای کوه آمدند، روشنایی خیره کننده ای دیدند اما از سمرغ خبری نبود.

قلمرو زبانی:

عبارت از سه جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده است:
 چون: حرف ربط وابسته ساز
جمله وابسته: نهاد: آنها محذوف/ بالای کوه: متمم قیدی، ترکیب اضافی/ آمدند: فعل ساده
جمله هسته ۱: این عده قلیل: گروه نهادی، دو ترکیب وصفی/ روشنایی خیره کننده: گروه
 مفعولی، ترکیب وصفی: مفعول (روشنایی، وندی) + صفت (خیره کننده ای، وندی مرکب)/ دیدند: فعل
 اما: حرف ربط همپایه ساز
جمله هسته ۲: خبری: مسند، وندی/ از سمرغ: متمم اسمی/ نبود: فعل غیر اسنادی

قلمرو ادبی:

خبری از سمرغ نبود: کنایه از اینکه سمرغ حضور نداشت، دیده نمی شد.

مرغان از خستگی و ناامیدی بی حال و ناتوان بر زمین افتادند و همگی را خواب درریود.

قلمرو زبانی:



عبارت از دو جمله مستقل ساده ساخته شده است:

جمله اول: مرغان: نهاد، وندی / ازخستگی: متمم، وندی / ناامیدی: معطوف / بی حال: قید / و: عطف / ناتوان:

معطوف به قید، وندی / برزمین: متمم قیدی / افتادند: فعل

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله دوم: همگی: ، مفعول / خواب: نهاد / در ربود: فعل پیشوند

قلمرو ادبی:

در ربود: کنایه از فراگرفتن

قلمرو فکری:

مرغان از خستگی و ناامیدی بی حال بر زمین افتادند و همگی را خواب فراگرفت.

در خواب سروش غیبی به آنها گفت: در خویشتن بنگرید سیمرغ حقیقی شما هستید.

قلمرو زبانی:

عبارت از سه جمله در قالب دو جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته جمله مستقل مرکب اول: در خواب: متمم قیدی / سروش غیبی: گروه نهادی، ترکیب وصفی / به

آنها: متمم فعلی / گفت: فعل / مفعول: جمله وابسته

جمله وابسته که خود جمله مستقل مرکب دوم است:

در خویشتن بنگرید سیمرغ حقیقی شما هستید.

جمله هسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: شما محذوف / در خویشتن: ضمیر مشترک، متمم فعلی / بنگرید: فعل

امری از مصدر نگرستن

که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جمله وابسته جمله مستقل مرکب دوم: شما: نهاد / سیمرغ حقیقی: گروه مسندی، ترکیب وصفی / هستید: فعل

اسنادی / سروش: اسم ساده. پیام آور. فرشته ی پیام آور از عالم غیبی.

قلمرو ادبی:

در خویشتن نگرستن: کنایه از به خود توجه کردن

قلمرو فکری:

در خواب فرشته غیبی از عالم غیب به آنها پیام رسانید که سیمرغ حقیق خود شما هستید.

ناگهان از خواب پریدند. سخنی ها و رنجها را فراموش کردند و به شادی در نكدنكر نگر بستند.

قلمرو زبانی:

عبارت از سه جمله مستقل ساده ساخته شده است:

جمله اول: ناگهان: قید / نهاد: آنها محذوف / از خواب پریدن: عبارت فعلی



جمله دوم: سختی ها ورنج ها: گروه مفعولی، رنج ها: معطوف / فراموش کردند: فعل مرکب.
جمله سوم: به شادی: متمم قیدی / به یکدیگر: متمم فعلی / نگریستند: فعل ماضی ساده

قلمرو ادبی:

از خواب پریدن: کنایه از بیدار شدن
 رنج و شادمانی: تضاد

قلمرو فکری:

ناگهان از خواب پریدند ورنجهارا فراموش کرده و با شادی به هم نگاه کردند.

بی شک این سی مرغ، آن سمرغ بودچون نگه کردند آن سی مرغ زود**قلمرو زبانی:**

بیت دو جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب است:

چون: وقتی که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته: نهاد: آن سی مرغ که گروه اسمی است با دو صفت پیشین / نگاه: مفعول، کردند: فعل

جمله هسته: بی شک: بدون تردید، قید / نهاد: این سی مرغ باز گروه اسمی با دو صفت

پیشین / مسند: آن سیمرغ که یک گروه اسمی با یک صفت پیشین / بود: فعل اسنادی

قلمرو ادبی:

سی مرغ: استعاره از سالکان

سیمرغ: استعاره از خداوند

زود و بود: جناس ناهمسان اختلافی

تکرار: سی مرغ

تلمیح: (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ: هر که خود را بشناسد، خدای خود را شناخته است.)

قلمرو فکری:

وقتی پرنده ها به خود نگریستند، متوجه شدند که به حضرت حق رسیده اند و وجودی خدایی یافته اند. مثل همان

قطره که به دریا می پیوندد، دیگر قطره نیست، دریاست.

مفهوم: یکی شدن با حق، بقا در عین فنا

در عشق اگر نیست شوی، هست شوی / در عقل اگر، هست شوی پست شوی

بود خود سیمرغ، سی مرغ تمامخویش را دیدند سمرغ تمام**قلمرو زبانی:**

بیت دو جمله مستقل ساده دارد:

جمله اول: نهاد: آنهاى محذوف / مفعول: خویش / مسند: سیمرغ تمام، ترکیب وصفی / دیدند: فعل اسنادی



جمله دوم: نهاد: سیمرخ / خود: بدل تاکیدی / مسند: سی مرغ تمام / بود: فعل اسنادی

قلمرو ادبی:

تکرار: سی مرغ، سیمرخ، تمام
کنایه: تمام بودن، کنایه از کامل بودن
واج آرایی: «ا، ای، س»

قلمرو فکری:

آن پرندگان (سالکان) خود را خدای کامل دیدند و فهمیدند که در وجود حضرت حق، محو شده و به بقا رسیده اند.

مفهوم: بیانگر وحدت وجود و اتحاد عاشق و معشوق
بدان مقام رسید اتحاد من با دوست / که باز می شناسم که این منم یا دوست

محو او گشتند آخر بردوام

سایه در خورشید گم شد والسلام

قلمرو زبانی:

بیت سه جمله مستقل ساده دارد:

جمله اول: یک جمله سه جزئی مسندی، نهاد: آنهای محذوف / محو او: گروه مسند، ترکیب اضافی / فعل: گشتند / بردوام: جاودان، ابدی: قید / آخر: قید
جمله دوم: شبه جمله: والسلام: به معنی پایان به کار می رود
جمله سوم: سایه: نهاد / گم: مسند / شد: فعل اسنادی
محو: نابود، در اصطلاح فنای بنده است در ذات حق

قلمرو ادبی:

محو کسی شدن، کنایه از توجه بسیار به کسی، شیفته ی کسی شدن
سایه استعاره از سالکان و واصلان
خورشید، استعاره از معشوق ازلی، خدا
مراعات نظیر: سایه و خورشید

قلمرو فکری:

آنها برای همیشه در ذات حق، محو شدند، مانند سایه که وجودش از خورشید است و اگر خورشید نباشد، سایه هم نیست.

مفهوم: بقای سالک با فنای در حق

کی خبر یابی زجانان یک زمان
تو خود حجاب خودی از میان برخیز
محو اندر محو و فنا اندر فناست

توانگرددی بی خبر از جسم و جان
میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
راه عشق او که اکسیر بلاست



کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه های «تجربید» و «تعب» و «قبا» را با توجه به بیت های زیر بنویسید.

سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟ هم ماد با کلاهی، هم سرو با قباپی

قلمرو زبانی:

بیت از پنج جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته ۱: نهاد: من / محذوف / سرو: مسند / و: حرف عطف / مه: معطوف به مسند / ت: تو را، مفعول / نخوانم:

نمی خوانم، فعل مضارع اخباری

ولی: حرف ربط همپایه ساز محذوف

جمله هسته ۲: نهاد: من / محذوف / سرو و مهت: مسند و مفعول محذوف / خوانم: می خوانم، فعل مضارع اخباری

و: حرف ربط همپایه ساز محذوف

جمله هسته ۳: نهاد: من / محذوف / چرا: قید پرسشی / سرو و مهت: مسند و مفعول محذوف / نخوانم: می خوانم،

فعل مضارع التزامی

که: زیرا که، حرف ربط وابسته ساز محذوف

هم: حرف ربط دو گانه همپایه ساز

جمله وابسته ۱: نهاد: تو / محذوف / ماه با کلاه: گروه مسندی، ترکیب وصفی: مسند(ماه) + صفت(با کلاه،

وندی)/ی: مخفف هستی، فعل اسنادی

هم: حرف ربط دو گانه همپایه ساز

جمله وابسته ۲: نهاد: تو / محذوف / سرو با قبا: گروه مسندی، ترکیب وصفی: مسند(سرو) + صفت (با قبا، وندی)/ی:

مخفف هستی، فعل اسنادی

قبا: نوعی لباس / استفهام تاکیدی در مصرع اول

قلمرو ادبی:

دو تشبیه در مصرع اول و دو تشبیه در مصرع دوم

سرو: نماد قامت بلند

ماه: نماد زیبایی

با کلاه بودن: کنایه از تاجدار بودن

با قبا بودن: کنایه از لباس فاخر شاهی داشتن

قلمرو فکری:

من تو را در بلند قامتی و زیبایی به سرو و ماه مانند نمی کنم و تو را سرو و ماه خطاب نمی کنم ولی خطاب می

کنم و برای چه دلیلی خطاب نکنم زیرا که شاه زیبارویی همانند ماه هستی که بر سرش تاج گذاشته است و هم

لباس فاخر پوشنده بلند قامتی همانند سرو هستی

**در این مقام، طرب بی تعب نخواهد دید که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید****قلمرو زبانی:**

بیت از دو جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده است:
جمله هسته: نهاد: او محذوف / در این مقام: گروه متمم قیدی، ترکیب وصفی / طرب بی تعب: گروه مفعولی، ترکیب وصفی: مفعول (طرب) + صفت (بی تعب، وندی) / نخواهد دید: فعل
 که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته: جای نیک و بد: گروه مسندی، دو ترکیب وصفی / است: فعل اسنادی / این سرای پاک و پلید: گروه نهادی، سه ترکیب وصفی: صفت اشاره (این) + نهاد (سرای) + صفت (پاک) + حرف عطف (و) + معطوف به صفت (پلید) / تعب: رنج و سختی / مقام: اقامتگاه / طرب: شادی

قلمرو ادبی:

مقام: استعاره از دنیا
 سرا: استعاره از دنیا
 تضاد: نیک و بد / پاک و پلید

قلمرو فکری:

در این دنیای همچون اقامتگاه هیچ کس شادی بدون رنج را درک نخواهد کرد زیرا که این دنیای چون خانه پاک و زشت محل بد و خوب است و خوب و بد همواره با هم هستند.

اولاً تجرید شو از هر چه هست **وانگهی از خود بشو بکنار دست**

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب و یک جمله مستقل ساده ساخته شده است:
جمله هسته جمله مستقل مرکب: اولاً: قید / نهاد: تو محذوف / تجرید: مسند / شو: فعل امر / از هر چه: متمم اسمی برای تجرید
 که: حرف ربط وابسته ساز محذوف
جمله وابسته جمله مستقل مرکب: نهاد: آن محذوف / هست: وجود دارد، فعل غیر اسنادی
 و: حرف ربط همپایه ساز محذوف
جمله مستقل ساده: وانگهی: قید / از خود: متمم فعلی / بشو دست: فعل مرکب، امر / یک بار: قید، ترکیب وصفی / تنهایی گزیدن / وانگهی: سپس

قلمرو ادبی:

از هر چه هست تجرید شدن: کنایه از ترک تعلقات مادی و دنیوی
 دست شستن: کنایه از رها کردن

قلمرو فکری:



اولا در راه عشق از تمام تعلقاتت بگذر و رهایشان کن و سپس به طور کلی خود و وجود جسمانی و نفسانی ات را ترک کن.

۲- اجزای بیت زیر را طبق معیار مرتب کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.

بعد از این وادی حیرت آیدت **کار دائم درد و حسرت آیدت**

بعد از این وادی حیرت برای تو آغاز می شود / کارتو دائم درد و حسرت می شود.

۳- متن زیر را با توجه به «نقش های تبعی» بررسی کنید.

ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد.

پرندگان) بدل (/شهریار) معطوف (بلندترین کوه روی زمین) بدل)

قلمرو ادبی

۱- با توجه به متن درس، هر یک از پرندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟

بلبل: انسان های عاشق پیشه و جمال پرست

باز: نماد مردمان درباری و اهل قلم که به عکت نزدیکی به شاه همیشه فخر می نمایند.

۲- «وجه شبه» را در بیت زیر، مشخص کنید؛ توضیح دهید شاعر برای بیان وجه شبه، از کدام آرایه ادبی دیگر بهره گرفته است؟ توضیح دهید.

عاشق آن باشد که چون آتش بُود **گرم رو، سوزنده و سرکش بُود**

گرم رو، سوزنده، سرکش: تناسب، تشبیه، تشخیص

۳- در باره تلمیح به کار رفته در بیت زیر توضیح دهید.

طاووس باغ قدسم، نی بوم این خرابه آن جاست جلوه گاهم، این جا چه کار دارم

قلمرو زبانی:

بیت از چهار جمله مستقل ساده ساخته شده است:

جمله اول: نهاد: من محذوف / طاووس باغ قدس: گروه مسندی، دو ترکیب اضافی: مسند(طاووس) + مضاف

الیه(باغ) + مضاف الیه مضاف الیه(قدس) / م: هستم، فعل اسنادی

جمله دوم: نهاد: من محذوف / نی: قید نفی / بوم این خرابه: گروه مسندی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب

وصفی: مسند(بوم) + صفت مضاف الیه(این) + مضاف الیه(خرابه، وندی) / هستم: فعل اسنادی محذوف

جمله سوم: آن جا: گروه مسندی، ترکیب وصفی / است: فعل اسنادی / جلوه گاهم: گروه نهادی، ترکیب اضافی

جمله چهارم: نهاد: من محذوف / این جا: گروه قیدی، ترکیب وصفی / چه کار: گروه مفعولی، ترکیب وصفی /

دارم: فعل مضارع التزامی

قدس: پاکی، بهشت / بوم: جغد / استفهام انکاری در مصرع دوم

قلمرو ادبی:

طاووس: نماد بهشتی بودن

بوم: نماد نحسی و شومی



طاوس، قدس / بوم و خرابه: مراعات النظیر
 باغ قدس: اضافه تشبیهی
 تشبیه من به طاوس
 خرابه: استعاره از دنیا
 کاری نداشتن: کنایه از ارتباط نداشتن

قلمرو فکری:

من همانند طاوس از باغ بهشت هستم و همانند جغد این خرابه نمی باشم. تجلی گاه و محل ظهور من آن جا است و من اینجا هیچ کاری ندارم.
 طاووس پرنده ای بود که شیطان را کمک کرد برای رفتن به بهشت تا آدم را فریب بدهد و در نهایت زشت ترین پای دنیا را گرفت.

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

گل اگر چه هست بس صاحب جمال **حُسن او در هفته ای گیرد زوال**

اگرچه گل بسیار زیباست اما در مدت بسیار کوتاه می پژمرد و از بین می رود.

۲- بیت زیر با کدام بیت از درس ششم مناسبت دارد؟ دلیل خود را بنویسید.

شیرمردی باید این ره را شگرف **زآنکه ره دور است و دریا ژرف ژرف**

بایست: هر که جز ماهی ز آبش سیر شد / هر که بی روزی است، روزش دیر شد

۳- هر بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی عشق است؟

الف) وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا **هر که فانی شد ز خود، مردانه ای است**

قلمرو زبانی:

بیت از چهار جمله در قالب دو جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته جمله مستقل مرکب اول: وصلت: گروه مفعولی، ترکیب اضافی: ت: مضاف الیه / آن کس: گروه

نهادی، ترکیب وصفی / یافت: فعل ماضی ساده

که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته جمله مستقل مرکب اول: نهاد: او محذوف / از خود: متمم اسمی / فنا: مسند / شد: فعل اسنادی

جمله هسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: هر که: هر کس / مردانه: مسند، ونیدی / است: فعل

که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: او محذوف / فانی: مسند / شد: فعل اسنادی / از خود: متمم اسمی

قلمرو ادبی:

از خود فنا شدن: ترک نفسانیات

مردانه بودن: کنایه از قوی و بااراده بودن

**قلمرو فکری:**

آن کس به وصال تو می رسد که از وجود خود و نفسانیاتش دست کشیده باشد، هر کس از خود رها شده، با اراده بوده و قوی می باشد. یاد آور: (وادی هفتم)

ب) دل چه بندی در این سرای مجاز؟ همت بست کی رسد به فراز؟**قلمرو زبانی:**

بیت از دو جمله مستقل ساده ساخته شده است:

جمله اول: نهاد: تو محذوف / دل بندی: دل می بندی، فعل مرکب، مضارع اخباری / چه: قید پرسشی / در این سرای مجاز: گروه متمم قیدی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی (مجاز اسم است که در معنی صفت آمده است: اضافه وصفی)

جمله دوم: همت بست: گروه نهادی، ترکیب وصفی / کی: قید پرسشی / رسد: می رسد، فعل مضارع اخباری / به فراز: متمم فعلی

مجاز: غیر حقیقت / فراز: بالا / همت: اراده / در مصرع دوم استفهام انکاری است.

قلمرو ادبی:

دل بستن: کنایه از وابسته شدن

سرا: استعاره از دنیا

به فراز رسیدن: کنایه از کمال یافتن

قلمرو فکری:

به این دنیای غیر حقیقی به چه دلیلی وابسته می شوی، اراده ضعیف هرگز نمی تواند به کمال راه یابد. یاد آور: (وادی اول)

پ) چشم بگشا به گلستان و بین جلوه آب صاف در گل و خار**قلمرو زبانی:**

بیت از دو جمله مستقل ساده ساخته شده است:

جمله اول: نهاد: تو محذوف / چشم بگشا: فعل مرکب، امر / به گلستان: متمم فعلی، وندی

جمله دوم: نهاد: تو محذوف / بین: فعل امر / جلوه آب صاف: گروه مفعولی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: مفعول (جلوه) + مضاف الیه (آب) + صفت مضاف الیه (صاف) / در گل: متمم اسمی / او: حرف عطف / خار: معطوف به متمم

قلمرو ادبی:

چشم گشودن: کنایه از به دقت نگریستن و تأمل کردن

گلستان: استعاره و مجاز از دنیا

آب صاف: استعاره از وجود الهی



گل و خار: مجاز از تمامی موجودات و پدیده ها
 گل و خار: تضاد
 گل و خار و گلستان: مراعات النظیر

قلمرو فکری:

با تامل بنگر و تجلی وجود پروردگار را که همانند آب صافیست در وجود پدیده ها مشاهده کن. که ذات پروردگار در همه آنها نمایان است و با آنها یکیست. یاد آور: (وادی پنجم)
 ۲- با توجه به آیه شریفه و سروده زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سی مرغ و سیمرغ» ارائه دهید. «و فی الارض آیات للمؤمنین و فی انفسکم افلا تبصرون» (الذاریات / آیات ۲۲ و ۲۱): و در روی زمین برای اهل یقین، نشانه هایی است و در وجود شما [نیز] نشانه هایی است. پس چرا نمی بینید؟

ای نسخه نامه الهی، که تویی وی آینه جمال شاهی، که تویی

قلمرو زبانی:

بیت از چهار جمله در قالب دو جمله مستقل مرکب آمده است:
جمله هسته جمله مستقل مرکب اول: (شبه جمله) ای: حرف ندا / نسخه نامه الهی: گروه منادایی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: منادا(نسخه) + مضاف الیه(نامه) + صفت مضاف الیه (الهی، وندی)
جمله وابسته جمله مستقل مرکب اول: تو: نهاد/ مسند: آن محذوف برمی گردد به نسخه نامه الهی/ ای: هستی، فعل اسنادی

و: حرف ربط همپایه ساز

جمله هسته جمله مستقل مرکب دوم: (شبه جمله) ای: حرف ندا / آینه جمال شاهی: گروه منادایی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: منادا(آینه) + مضاف الیه(جمال) + صفت مضاف الیه(شاهی، وندی)
جمله وابسته جمله مستقل مرکب دوم: تو: نهاد/ مسند: آن محذوف برمی گردد به نسخه نامه الهی/ ای: هستی، فعل اسنادی

قلمرو ادبی:

نسخه نامه الهی: استعاره از انسان
 آینه جمال شاهی: استعاره از انسان
 واج آرایی: ی، ای
 تکرار: تویی و ای
 شاه: استعاره از پروردگار

قلمرو فکری:

ای انسان که همانند نسخه ای کپی شده از نامه پروردگار هستی و ای انسانی که همانند آینه ای جمال همچون شاه پروردگار را می نمایانی.

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی، که تویی

**قلمرو زبانی:**

بیت از پنج جمله در قالب دو جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته جمله مستقل مرکب اول: بیرون/ مسند/ ز تو: متمم اسمی / نیست: فعل اسنادی/ هر چه: گروه نهادی،

ترکیب وصفی

که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جمله وابسته جمله مستقل مرکب اول: در عالم: متمم قیدی/ نهاد: آن محذوف/ هست: فعل غیر اسنادی

جمله هسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: تو محذوف/ در خود: متمم/ بطلب: فعل امر/ هر آنچه: گروه

مفعولی، دو ترکیب وصفی

که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جمله وابسته جمله مستقل مرکب دوم: نهاد: تو محذوف/ خواهی: می خواهی، فعل مضارع اخباری

که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته جمله مستقل مرکب دوم: تو: نهاد/ مسند: آن محذوف برمی گردد به نسخه نامه الهی/ ای: هستی،

فعل اسنادی

قلمرو فکری:

هر چیزی که در عالم هستی وجود دارد، خارج از وجود تو نمی باشد پس بنابراین هر آن چیزی را که می خواهی در وجود خودت جستجو کن زیرا که آن چیز هم تو هستی.

(پاسخ: انسان موجودی بسیار ارزشمند و آینه جمال خداوند است، جهانی را در خود دارد و حقیقت در وجود خود آدمی نهفته است. پس آدمی باید در وجود خود به دنبال حقیقت باشد.)



گنج حکمت کلان تر و اولی تر



اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجه زاد و توشه، کرده ای پیش نبود. چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای کرده مخاصمت رفت. تا آخر الامر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین کرده خوردن اولی تر.

قلمرو زبانی:

اشتر: کاربرد بیشین شتر / مصاحبت: هم نشینی، هم صحبت داشتن، همسخنی / وجه: سرمایه، پول، نقدینه / زاد: توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می برند / از وجه: از برای / کرده: قرص نان، نوعی نان / مخاصمت: دشمنی، خصومت / آخر الامر: سرانجام / به زاد بیشتر: سالمندتر / اولی: شایسته؛ اولی تر: شایسته تر

قلمرو ادبی:

لب آب: مجاز از جوی آب
زاد (توشه) و زاد (سن و سال): جناس تام (همسان)
اشتر و گرگ و روباه: مراعات نظیر

قلمرو فکری:

روزی سه جانور شتر، گرگ و روباهی همراه هم به سفر رفتند و تنها آذوقه ایشان، یک قرص نان بود. مسافتی که رفتند و خستگی بر ایشان چیره گشت، کنار جوی آبی نشستند تا استراحت کنند. به خاطر خوردن قرص نان بینشان اختلاف افتاد. سرانجام چنین تصمیم گرفتند که هر کس از دیگران بزرگتر باشد برای خوردن نان شایسته تر در نظر گرفته شود.

مفهوم: تقدم و اولویت سالمندان.

گرگ گفت پیش از آنکه خدای تعالی این جهان بیافریند، مرا به هفت روز پیشتر مادرم بزاد. روباه گفت راست می گویی؛ من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرا می داشتیم و مادرت را اعانت می کردم. اشتر چون مقالات گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و کرده برگرفت و بخورد و گفت: هر که مرا بیند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلاترم و جهان از شما زیادت دیده ام و بار بیشتر کشیده ام.

سندبادنامه، ظهیری سمرقندی

قلمرو زبانی:

موضع: جا، جایگاه، مکان، محل / اعانت: یاری دادن، یاری / مقالات: جمع مقالت، گفتارها، سخنان / کلان:



دارای سنّ بیشتر/ «را» در «شما را چراغ فرا داشتیم»: حرف اضافه، برای شما

قلمرو ادبی:

دیدن جهان: کنایه از تجربه زیاد
جهان از شما زیادت دیده ام: کنایه از عمر بیشتر داشتن
سجع: دیده ام، کشیده ام

قلمرو فکری:

گرگ گفت: هفت روز قبل از اینکه خدای بزرگ این جهان را خلق کند، مادرم مرا به دنیا آورد. روباه گفت: راست می‌گویی، من آن شب همانجا بودم و چراغ گرفته بودم و مادرت را کمک می‌کردم. شتر وقتی آن سخنان دروغین گرگ و روباه را شنید، گردنش را دراز کرد و نان را برداشت و خورد و گفت: هرکس مرا ببیند، حقیقتاً پی می‌برد که من از شما بزرگترم و تجربه بیشتری دارم و بیشتر کار کرده ام.